

کار در سده‌ی بیست و یکم / فلوریان توتولو، اولیور ناختوی / برگردان: کاووس بهزادی

مارکس در واکاویش از جامعه‌ی کاری، کار در کارخانه‌ی سرمایه‌داری منچستر را مدنظر داشت. دنیای کار امروز، با مدنظر نگرفتن کار در کارخانه‌ی نئوتیلوریستی در کارخانه‌ی بازار جهانی، طور دیگری به‌نظر می‌رسد. تصویر و نماد مشخص‌کننده [دنیای کار] نه زنجیرهای روغن‌آلود و تأسیسات پرسروصدا بلکه کار خدماتی و روابط کاری تنظیم‌شده به‌طور اجتماعی است. آیا این امر آشکارکننده‌ی نگاه کهنه‌شده‌ی مارکس از جامعه‌ی کاری نیست؟

ما چنین شیوه‌ی نگرشی را رد می‌کنیم، چرا که عطف توجه این نگرش نه به ماهیت فرآیند کار بلکه به تغییرات شکلی کار است. کاربست واکاویش‌های مارکس اکنون نیز منطقی و مفید است، چرا که او تعریفی از کار را بسط داد که مبتنی بر شکل خاصی از کار نیست بلکه بر روابط سرمایه که رابطه‌ای اجتماعی است. بنابراین مقوله‌ی مارکسی کار در فرآیند تولید سرمایه‌داری به شکل دادن دست‌مزد، کنترل راندمان کار و پیش‌شرطها و الزامات صلاحیت کاری، همچنان نقطه‌ی عزیمت مفیدی هستند، حتی زمانی که همواره بایستی مورد بازبینی قرار بگیرند و با روابط موجود منطبق شوند.

1. کار نزد مارکس

کار مقوله‌ی کلیدی برای واکاویش تمام جوامع است. زیرا انسان از طریق کار، واقعیت انسانی - و نهایتاً خودش را می‌آفریند و شکل می‌دهد. با کار انسان بدوی گوه را ساخت، آهنگر سم اسب را و مدیر فناوری نیز از اطلاعات سیستم کامپیوتر مراقبت می‌کند. کار همواره در بافتار اجتماعی و تاریخی متفاوتی انجام می‌گیرد. بنابراین در کار جنبه‌های عام و همچنین مشخص اجتماعی‌سازی متبلور می‌شوند. علیرغم این‌که در تمام جوامع کار به‌انحاء مختلف انجام می‌گیرد اما می‌توان تعیینات عام معتبری از فرآیند کار را صورت‌بندی کرد: «کار پیش از هر چیز فرآیندی بین انسان و طبیعت است، فرآیندی که انسان در آن با اعمالش تبادل و تبدل مادی بین خود و طبیعت را میانجی‌گری، تنظیم و کنترل می‌کند» (MEW 23, 192 / فارسی، حسن مرتضوی، مجلد نخست، ص. 203). با اندکی تغییر با توجه به متن آلمانی.م).

فرآیند کار در ساده‌ترین شکل آن فعالیت است هدفمند که انسان در آن طبیعت را از طریق اراده و [منطبق] با تصوراتش شکل می‌دهد. علیرغم این‌که مارکس تعلق تام و فرازمانی طبیعت به انسان را مطرح نکرد اما برای او کار تعلق به موجود نوعی انسان دارد و بدین‌ترتیب شالوده‌ی بنیادین جامعه را می‌سازد (مراجعه شود به MEW 44). بنابراین آدمی با کار بر طبیعت «در واقع به‌عنوان موجود نوعی» تکامل می‌یابد، «این تولید زندگی فعال نوعی انسان است و از طریق و به علت این تولید است که طبیعت به‌عنوان کار و واقعیت او جلوه‌گر می‌شود» (همان‌جا، ص. 517 / فارسی دست‌نوشته‌های فلسفی اقتصادی، حسن مرتضوی، با اندکی تغییر). انسان برای مارکس حیوانی کارکن است. تمایز بین انسان و حیوان از این طریق است که آدمی جهان را آگاهانه سامان‌یابی می‌کند.

تأثیرگذاری آگاهانه بر جهان، سازمانی آن مطابق با اهداف تعریف شده توسط انسان‌ها که در چارچوب آن مرزهای بین مشقت و تفریح یعنی بین کار و اوقات فراغت مخدوش می‌شوند، و در سرمایه‌داری به‌طور پایدار مختل شده است. مؤسسات کار اضافی کارکنان‌شان را تصاحب می‌کنند، یعنی بازدهی کار فراتر از آن چیزی که به‌عنوان دست‌مزد پرداخت می‌شود. نزد مارکس همی کالاهای دارای ارزش مصرفی، در خدمت تأمین نیازهای انسان‌ها هستند. اما آن‌ها دارای ارزش مبادله‌ای هستند که از طریق هزینه‌ی اجتماعی برای تولید آن‌ها تعیین می‌شود. این امر در مورد کار نیز صادق است. کار نیز برای مارکس دارای سرشتی دوگانه است: ارزش مصرفی آن توانایی برای کار کردن و از طریق آن تولید کالاها است که می‌توانند به‌فروش برسند. توانایی خود ارزش‌آفرینی فقط مختص به <کالای> نیروی کار است. برعکس ارزش مبادله‌ای نیروی کار براساس کمیت کالاهای تولید شده توسط آن سنجیده نمی‌شود بلکه براساس هزینه‌های از لحاظ اجتماعی ضروری برای بازتولید کار تعیین می‌شود که کمابیش با سطح دست‌مزد مطابقت دارند. سود مؤسسه از مابه‌التفاوت بین توانایی کارگر برای آفرینش ارزش و ارزش مبادله‌ای کالای نیروی کار تبیین می‌شود. کارگر در یک روز ارزش بیش‌تر از آنچه می‌آفریند که سرمایه‌دار بایستی در ازای بازتولید نیروی کارش به او بپردازد (مراجعه شود به MEW 32, 209). بنابراین سرمایه‌دار سودش را از طریق ناروژدن و فریب‌دادن کارگران به‌دست نمی‌آورد. برعکس: سرمایه‌دار به کارگر میانگین ارزش متقابل اجتماعی، ارزش مبادله‌ای را می‌پردازد که او برای بازتولید نیروی کار خود به آن نیاز دارد. سرمایه‌دار ارزش اضافی فراتر از ارزش مبادله‌ای تولید شده را به‌عنوان ارزش اضافی تصاحب می‌کند. مارکس این اشکال تصرف ارزش اضافی را وابستگی ساختاری و روابط نابرابر نامید که توانایی انسان‌ها را از سیطره‌شان خارج می‌کند تا بتوانند خودخواسته پیرامون اهداف، محتوا و اشکال کارشان تصمیم‌گیری کنند. این «بیگانگی» کار در سرمایه‌داری به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد زیرا کار اغلب از افزار صرف برای یک هدف تقلیل پیدا می‌کند که معنای درون‌ماندگار دیگری ندارد جز به‌دست آوردن پول. بدین ترتیب نه فقط معناداری کار به‌عنوان فعالیتی سازنده به یغما برده می‌شود بلکه تا سطح عمل کار تحویل پیدا می‌کند که در رابطه‌ی کار مزدی سازمان‌یابی می‌شود. در مقابل، کار مراقبتی بازتولید نوع، تعلیم‌تریبیت و سرپرستی بی‌مزد که اغلب توسط زنان انجام می‌گیرد، جایگاه حاشیه‌ای دارد. حتی زمانی‌که در ازای چنین کارهایی به‌طور نمونه در خانه‌های سالمندان یا مهدکودک‌ها مزد پرداخت می‌شود، اما ارزش آن‌ها همواره جدال‌برانگیز است. اما معمولاً آن‌ها از مقبولیت اجتماعی و سطح دست‌مزد بسیار پائین‌تر از فعالیت‌های «مولد» در صنایع پردازشی دارند.

به این دلایل وجه‌مشخصه‌ی کار در سرمایه‌داری شمار متعددی تنش‌ها پیرامون تقسیم مازاد تولید، و بنابراین شدت استثمار، خودرآیی (خودتصمیم‌گیری) یا اعمال اراده‌ی بیگانه بر کار [فعالیت] و همچنین ارزش‌قابل شدن اجتماعی و اجرت کار است.

2. سلطه در کارخانه و اشکال چندگانه‌ی کنترل

بازنمایی فرآیند کار سرمایه‌دارانه در «سرمایه» از یکسو حاوی بسط مفاهیم بنیادین مجرد (کالا، ارزش، ارزش اضافی، پول و مفاهیمی از این دست) و از سوی دیگر مشخص‌سازی واکاوی سلطه در کارخانه است. این مفاهیم ارائه‌کننده‌ی کارافزار مفهومی برای واکاوی جوامع کاری و کاربست آن‌ها برای جامعه‌ی کاری سده‌ی نوزدهم و مبتنی بر پژوهش‌های دقیق نوشته‌های علمی،

گزارشات روزنامه‌نگاران و تحقیقات پارلمانی پیرامون اشکال همکاری، تقسیم کار و کنترل در صنایع پای‌گرفته هستند. این‌که اثر مارکس برای واکاوی جامعه‌ی کاری سده‌ی بیست و یکم به‌روز باقی خواهد ماند، به این بستگی دارد که تا کجا می‌توان مفاهیم عام را در دنیای معاصر به‌کار بست - بنابراین تا جایی‌که معضلات مورد بحث در گذشته هنوز قابل‌ارجاع به‌نظر می‌رسند.

مباحث جامعه‌شناسی کار در سده‌ی بیستم پیرامون این پرسش می‌چرخند. اگرچه فروش کالای نیروی کار به سرمایه‌داران به‌طور صوری حق استفاده‌ی کامل از ارزش مصرفی نیروی کار را محول می‌کند، با این وجود در قرارداد کار فقط مبادله‌ی هم‌ارز مزد و هزینه‌های بازتولید تنظیم شده‌اند اما نه شرایط مشخص صرف کار (دامنه، شدت، ابتکار، همپاری). مارکس در بازنمایی فرآیند کار، اشکال مستبدانه‌ی کنترل را در آغازگاه سرمایه‌داری مدنظر داشت. علیرغم این‌که تولید بایستی اجتماعی و ضرورتاً مبتنی بر همپاری باشد، «فرمان‌روایی سرمایه‌دار در میدان تولید همان‌قدر اجتناب‌ناپذیر است که فرمان‌روایی ژنرالی در میدان جنگ» (MEW 23, 350، فارسی، سرمایه، حسن مرتضوی ص. 353).

این توصیف از منظر امروزی یک‌جانبه است. مایکل بوراوی و بسیاری از مؤلفان دیگر در چارچوب به‌اصطلاح مباحث پیرامون فرآیند کار به این نتیجه‌گیری رسیدند که امروزه بایستی بیش‌تر از کثرت اشکال کنترل بر کار حرکت کرد (Burawoy 1985, Edwards 1981). همان‌طور که اندرو فریدمن (1977) تصریح کرد، به‌موازات کنترل مستقیم، تقویت «خودرأیی (خودتصمیم‌گیری) و استقلال مسئولانه‌ی» شاغلین می‌تواند برای مدیریت مزیت‌آور باشد، چرا که بدون این مؤلفه کارکرد فرآیند تولید مدرن اساساً ممکن نیست. این ارزیابی نه فقط در مورد سپهر اقتصاد خلاق مصداق دارد بلکه همچنین برای بخش‌های پیشرفته‌ی صنایع که در آن‌ها میانی «فرآیند بهبود مستمر» یعنی کار نیمه‌مستقل گروهی می‌توانند به افزایش بهره‌وری و انعطاف‌پذیری شرکت‌ها کمک کنند. در ازمنه‌ی دورتر از «سوژگی کار» سخن گفته می‌شود، بنابراین این دعوی که شاغلین بایستی مسئولیت فردی برای صرف نیروی کارشان برعهده بگیرند و ذهنیت خود را در آن به‌جریان بندازند (Kleemann/Matuschek/Voss 2003).

با این وجود این امر به‌هیچ‌وجه به‌معنای خودگرانی یا حتی پایان دادن به تنش‌های طبقاتی نیست. استقلال در کار فقط در آن عرصه‌هایی انجام می‌گیرد که از منظر شرکت‌ها سودآور است. قبل از هر چیز سوژگی کار می‌تواند همچنین به‌عنوان تعمیق کیفی استثمار تفسیر شود زیرا سوژگی کار بیش‌از هر چیز در شکل مطالبات مشخص از شاغلین بروز می‌کند: آن‌ها بایستی فردیت و خلاقیت‌شان را برای موفقیت شرکت به‌خدمت بگیرند و دائماً آموزش ببینند و غیره. در جایی‌که کارگران در سده‌ی نوزدهم مقدماً می‌بایستی نیروی عضلانی‌شان را در اختیار بگذارند و کار با به صدا درآمدن آژیر کارخانه پایان می‌گرفت، شرکت‌ها امروزه به‌دنبال کار بست کل فردیت شاغلین هستند و مرزهای بین کار و اوقات فراغت بیش‌ازپیش مخدوش و مبهم می‌شوند.

ما در سرمایه‌داری دیجیتال احیای اشکال مستقیم کنترل را تجربه می‌کنیم که حتی به‌عنوان «دیکتاتوری دیجیتالی» یا «نوار نقاله‌ی دیجیتالی» تعبیر شده‌اند (Pfeiffer 2015, Boes et al. 2016). شفافیت بازدهی کار هر فردی برای مدیریت از طریق کنترل

فرآیند متکی بر فناوری اطلاعاتی، رویای مدیریت است که تاکنون از جنبه‌ی فناوری دست‌نیافتنی تلقی می‌شد. این اطلاعات نزد شرکت‌های کلان لجستیک نظیر آمازون (مراجعه شود به Nachtwey/Staab 2015) اما همچنین در شاخه‌های اقتصادی دیگر ارزیابی شده و برای کنترل بازدهی [کار] به‌کار گرفته می‌شوند.

3. کار در زنجیره‌ها و شبکه‌ها

مشخصه‌ی بعدی چالش تعیین مناسبات کاری، قطعه قطعه کردن [چندپارگی] و جهانی‌سازی کار است. علیرغم این‌که مارکس همواره واکاوی‌اش را در چارچوب جهانی شالودهریزی کرد، می‌توانیم بگوئیم که او در آثارش جهانی‌سازی را پیش‌بینی کرد (مراجعه شود با Butollo 2010)، اما تقسیم جهانی کار از سال‌های 1980 کیفیت جدیدی کسب کرده است.

جهانی‌سازی، انعطاف‌پذیری و شتاب معاملات اقتصادی در رابطه‌ی متقابل با دیجیتال‌سازی دارد. رودی اشماید (مراجعه شود به 2015, 324-327) این گرایش را به‌عنوان چرخشی دوران‌ساز تفسیر می‌کند، با این وجود او آغازگاه این گرایش را پایان فورديسم در اواسط سال‌های 1970 ارزیابی می‌کند. به‌همین دلیل برخی از مارکسیست‌های معاصر (مراجعه شود. Fuchs, Huws 2003) از تمرکز صرف بسیاری از واکاوی‌ها بر هر کار دانشی انتقاد می‌کنند، کار دانشی‌ای که به‌طور نمونه در سیلیکون ولی بسط و تکامل فناوری‌های دیجیتالی را به‌پیش می‌برد. آن‌ها نشان می‌دهند که همچنین اقتصاد دیجیتالی به کار تولیدی وابسته است. این امر فقط معطوف به کار صنعتی به‌معنای محدود کلمه نیست، به‌طور نمونه در کارخانه‌های نئوتیلوریستی سازمان‌یابی شده در چین که تحت شرایط بسیار بدی در آن‌ها همواره نسل جدیدی از دستگاه‌های الکترونیکی جدیدی تولید می‌شوند (مراجعه شود. Hürtgen et al. 2009). منظور همچنین کارگرانی هستند که مواد خام برای سرمایه‌داری تشنه به منابع فراهم می‌کنند که و عده‌ی رشد آن هنوز بر گسترش مصرف انبوه متکی است، همچنین آن مشاغلی که حمل‌ونقل فرآورده‌ها را امکان‌پذیر می‌کنند. دقیقاً بخش لجستیک در جریان دیجیتال‌سازی اهمیت بیش‌تری کسب کرده است. پیوند تجارت الکترونیکی و کار (اغلب با دست‌مزد بسیار پائین) در بخش لجستیک نه فقط تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر مناسبات گول‌های تجارت آنلاین نظیر آمازون و زالاندو گذاشته است (مراجعه شود به Barthel/Rottenbach 2017) بلکه همچنین به بخش‌های صنعتی راه پیدا کرده است که در آن محصولات با نیازهای فردی مشتری طراحی می‌شوند (مراجعه شود به Butollo/Ehrlich/Engel 2017). ویژگی اصلی سرمایه‌داری دیجیتالی پیوند دادن فعالیت‌های کاری مختلف است که حتی در فواصل جغرافیایی زیادی از یکدیگر پراکنده هستند، وضعیتی که در اصطلاح «عقلایی‌سازی نظام‌مند» تلخیص شده است (Sauer 2013). بنگاه‌ها از نابرابری رفاه در جهان به‌نفع خود استفاده می‌کنند، از جمله گشایش به‌معنای تصاحب سرزمین‌های جدیدی (Dörre 2009) از منابع کاری که تاکنون به‌میزان بسیار نازلی در روابط تولید سرمایه‌داری ادغام شده بودند یا اساساً در آن ادغام نشده بودند (مراجعه شود به Butollo 2016).

بنابراین به‌جای عزیمت از پایان کار، آن‌طور که اخیراً دوباره رایج شده است، باید فرآیندهای متنوع نوساخت‌گری اشتغال به‌کار مدنظر گرفته شوند. امروزه نه فقط کار بر روی مواد مادی بلکه همچنین کار دانشی (مراجعه شود به Boes et al. 2016) را

می‌توان به مراحل کاری مجزا از یکدیگر تقسیم و به‌طور جهانی تقسیم کرد. بنابراین باید کار دیجیتالی را به‌معنای محدود آن در رابطه با ارزش‌آفرینی جهانی بررسی کنیم.

4. افسانه‌ی پایان جامعه کاری

«روبات‌ها می‌آیند و کار در جامعه از بین می‌رود» - این ارزیابی در بحث کلی پیرامون دیجیتال‌سازی همواره مطرح می‌شود. اما این پیش‌بینی به‌هیچ‌وجه امر جدیدی نیست. این امر یک سنت طولانی دارد که می‌توان آن را تا تأملات مارکس در به‌اصطلاح قطعه‌ی ماشین‌ها دنبال کرد (Lotz 2014) و به‌طور نمونه همچنین در آثار هانا آرنه (1958) آندره گورز (1999) بازتاب پیدا کرده است. اما این‌بار ادعای جدید در مباحث جاری در واقع دلالت بر موج جدیدی از بیکاری به‌علت پیشرفت‌های فناوری دارد زیرا کارآیی فناوری‌های دیجیتالی به‌طور تصاعدی افزایش پیدا می‌کند و جایگزین کردن [نیروی کار] به‌دلیل پیشرفت‌های هوش مصنوعی فقط محدود به کارهای مکانیکی نیست بلکه دربرگیرنده‌ی کارهای فکری یا در مورد روبات‌های مراقبتی، حتی کارهای مراقبتی نیز هست (Brynjolfsson/McAfee 2014, Frey/Osborne 2013, Ford 2015). نه [فقط] روبات‌های صنعتی برای ساختن بدنه‌ی ماشین‌ها بلکه همچنین مدل داده‌ها در اینترنت به‌نوبه‌ی خود باعث نابودی مشاغل در سده‌ی 21 می‌شوند.

این مباحث را باید تا آنجایی جدی گرفت که در بخش‌هایی از جامعه‌ی کاری واقعاً تغییرات اساسی صورت بگیرد یا این‌که منجر به از بین رفتن مشاغل شود. اما پیش‌بینی از بین رفتن کار همچون بسیاری از پیش‌بینی‌های تکنونی (مراجعه شود به Autor 2016, Hessler 2015) مبتنی بر فرضی اشتباه است زیرا به‌سادگی تعویض‌پذیری مراحل کاری مجزا و فردی را با کاهش اشتغال یکسان ارزیابی می‌کنند. زیرا سرمایه‌گذاری در روبات‌ها بستگی به مقرون‌به‌صرفه بودن و سودآوری آن‌ها برای شرکت‌ها و همچنین میزان پذیرش‌شان توسط کارگران دارد.

با این وجود این پیش‌بینی‌ها قبل از هر چیز گرایش منافی سرمایه‌داری مبتنی بر تبدیل دائمی کار به ارزش را دست‌کم می‌گیرند. از آنجا که کار سرچشمه‌ی ارزش است، نگاه‌ها درصددند که منابع جدیدی از کار دست‌یابند، به‌طور نمونه از طریق اشتغال کارگران مهاجر در بخش کشاورزی در جهان جنوب یا به ارزش تبدیل کردن کار بازتولیدی و داوطلبانه (مراجعه شود به Haubner 2017). وجه‌مشخصه‌ی دینامیسم سرمایه‌داری آزادسازی دائمی کار برای به‌صرفه درآوردن مجدد آن در چرخه‌ی انباشت است. این امر شبیه به تئودادیس‌ت که پتانسیل کار آزاد شده را همیشه و هر بار در حرکتش به‌خود جذب می‌کند (مراجعه شود به Dyer-2015)¹.

¹ این امر به‌خودی‌خود یک تناقض نیست. مارکس در سرمایه می‌نویسد: «سرمایه هم‌زمان در هر دو جهت عمل می‌کند. اگر انباشت سرمایه از یکسو تقاضا برای کار را افزایش دهد، از سوی دیگر بر عرضه‌ی کارگران با «آزادکردن آن‌ها» می‌افزاید و در همان‌حال فشار بی‌کاران شاغلان را وادار می‌کند تا مقدار کار بیش‌تری را برای سرمایه‌دار انجام دهند، و بنابراین موجب می‌شود عرضه‌ی کار تا حد معینی از عرضه‌ی کارگر مستقل شود» (MEW 23, 669، فارسی 657).

شیوه‌ی نگرشی که می‌تواند به تأملات مارکس پیرامون «ارتش ذخیره‌ی صنعتی» در «سرمایه» (MEW 23, 670-77) تکیه کند، ارائه‌کننده‌ی توضیح چرایی این مساله است که اهمیت اشتغال به کار علیرغم افزایش کاربست ماشین‌آلات نه کاهش بلکه افزایش یافته است. کل توده‌های کارکن و شمار انسان‌هایی که به کار مزدبگیری اشتغال دارند در بازه‌ی زمانی پساجنگ هرگز به میزان کنونی آن نبوده است.

5. کار در سده‌ی بیست و یکم

به این ترتیب کار در حال از بین رفتن نیست بلکه اشتغال مطمئن در صنعت مدرن. به اصطلاح روابط کاری متعارف - مدلی برای شرایط اشتغال خوب - که دربرگیرنده‌ی اشتغال نامحدود، حقوق تضمین‌کننده‌ی زندگی، محافظت در مقابل اخراج و محافظت از طریق بیمه‌ی اجتماعی است، بیش‌ازپیش کاهش پیدا کرده است. در «سرمایه» تأملاتی وجود دارند که می‌توانند در ارتباط با پدیده‌ی کنونی بی‌ثباتی مدنظر گرفته شوند.

مارکس در واکاوی‌اش پیرامون نظام ماشینی توضیح می‌دهد که چگونه ظرفیت‌های بهبود شرایط زندگی مردم به عکس آن‌ها بدل می‌شوند، زیرا:

«بنابراین ماشین فی‌نفسه زمان کار را کوتاه می‌کند اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین، کار روزانه را افزایش می‌دهد؛ ماشین فی‌نفسه کار را سبک می‌کند اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین شدت کار را افزایش می‌دهد؛ ماشین فی‌نفسه پیروزی انسان بر نیروهای طبیعت است اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین انسان را برده‌ی آن نیروها می‌کند؛ ماشین فی‌نفسه ثروت تولیدکننده را افزایش می‌دهد، اما بهره‌برداری سرمایه‌دارانه از ماشین او را تهی‌دست می‌کند و غیره» (همان‌جا، ص. 465/ فارسی 456. حسن مرتضوی).

کاربست این موضوع به بازار کار بدین معناست که روابط کاری پایدار همواره از طریق گرایش به تقسیم و شناورسازی کار تضعیف می‌شوند. مارکس گرایش مازادبرنیاز شدن کارگران ارتش ذخیره‌ی کار را همچنین به‌عنوان اضافه جمعیت نسبی قلمداد می‌کند و بین سه شکل تمایز قائل می‌شود: «شناور، پنهان و راکد» (MEW 23, 670، فارسی 658). در درجه‌ی نخست اضافه جمعیت شناور یا روان دربرگیرنده‌ی آن بخشی از طبقه‌ی کارگر است که در مرکز تولید صنعتی قرار دارد. در این‌جا کارگران «گاهی دفع و گاهی در حجم‌های وسیع از نو جذب می‌شوند [...]». این اکثریت عنصری از اضافه‌جمعیت شناور را تشکیل می‌دهند که با گسترش آن، شاخه‌های صنعت رشد می‌کند» (همان‌جا). شکل پنهان از آن بخشی از جمعیت کشاورزی تشکیل شده است که پیوسته در حال گذار «به پرولتاریای شهری یا تولید صنعتی» است (همان‌جا 671، فارسی 659).

سومین شکل مطرح شده توسط مارکس، بخش راکد اضافه‌جمعیت نسبی همانا مقوله‌ی تحلیلی بارز و مشخص مفهوم مدرن بی‌ثباتی است: این گروه «بخشی از ارتش فعال کارگری را با اشتغالی کاملاً نامنظم تشکیل می‌دهد» (همان‌جا 672/ فارسی 659). و «در نتیجه شرایط زندگی کارگران این گروه به پایین‌تر از سطح میانگین متعارف طبقه‌ی کارگر نزول می‌کند و دقیقاً همین امر آن

را به بنیادی گسترده برای شاخه‌های خاصی از استنثار سرمایه تبدیل کرده است» (همان‌جا. 672/ فارسی. 660. با اندکی تغییر). علاوه بر این «فشار بی‌کاران شاغلان را وادار می‌کند تا مقدار کار بیشتری را برای سرمایه‌دار انجام دهند» (همان‌جا. 669/ فارسی. 657). بی‌ثباتی برخی منجر به بی‌ثباتی و احساس ناامنی عمومی و حتی آن کسانی می‌شود که از اشتغال مطمئنی برخوردارند. در اینجا کاملاً روشن می‌شود که تحولات واکاوی شده توسط مارکس ارائه‌کننده‌ی ابزاری برای بررسی پدیده‌هایی نظیر اشتغال نامطمئن به‌طور کلی و کار پاروقت [قرضی/ Leiharbeit] به‌طور خاص در وضعیت فعلی است (مراجعه شود به Holst, B. Dörre 2009, 2010 و Nachtwey 2010). با تکیه بر مارکس امکان شناسایی و هویت‌یابی روابط نظام‌مند فرای چشم‌انداز روابط کاری متعارف فراهم می‌شود که تازه پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند. ملاحظات مارکس پیرامون «مناقصه‌گذاری فرعی کار» (MEW 23, 577، فارسی 569) نقطه‌ی عزیمتی را برای واکاوی اقتصاد دیجیتال فراهم می‌کند. از طریق مدل‌های تارنماهای دیجیتالی نیروی کار وابسته به یک بنگاه نیست بلکه از طریق مکانیسم‌های برون‌سپاری نیروی کار براساس تقاضا و پیوسته آماده برای کار، قابل‌دسترس است اما به‌طور دائمی مشغول به کار نیست (Boes/Kämpf 2015, Gerber/Krywdzinski 2017). بدین‌ترتیب کارگر با قرارداد کار دائم به نیروی کاری موقتی آماده به کار تبدیل می‌شود. این کارگر فقط عضو موقتی بنگاه و نیمه‌شاغل و نیمه‌مستقل‌کار است. این امر برای برخی از کارگران دارای توانایی‌ها و مهارت‌های زیاد، دنیایی از فرصت است و برای بسیاری از آن‌ها دنیایی از خطرات.

موج فزاینده‌ی دیجیتال‌سازی حدود سال 1995 در اغلب کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه‌ی اقتصادی منجر به قطبی شدن جهان کار شد. بسیاری از مشاغل با مهارت فنی متوسط حذف شدند، درحالی‌که به‌طور هم‌هنگام مشاغل در بخش‌هایی یا با درجه‌ی مهارت نازل یا نسبتاً بالا ایجاد شدند. در مقایسه در مقابل مشاغل مطمئن با دست‌مزد خوب در بخش‌های اصلی صنایع پردازشی با سطح بارآوری بالا، پرولتاریای خدماتی جدیدی با مشاغل بی‌ثبات با دست‌مزد بد قرار دارند (مراجعه شود به Bahl/Staab 2010). به این ترتیب نابرابری، استنثار و بیگانگی وجه‌مشخصه‌های کار در سده‌ی بیست و یکم هستند - موضوعاتی که مارکس برای آن‌ها نقطه‌ی عزیمتی به ما ارائه می‌کند.

ادبیات

Autor, David H. (2015): Why Are There Still So Many Jobs? The History and Future of Workplace Automation. In: Journal of Economic Perspectives, Jg. 29, Nr. 3, 3–30 Arendt, Hannah (1958 [2009]): Vita Activa oder Vom tätigen Leben. München Bahl, Friederike und Staab, Philipp (2010): ›Das Dienstleistungsproletariat. Theorie auf kaltem Entzug‹. In: Mittelweg 36, Nr. 19, 66–93 Boes, Andreas und Kämpf, Tobias (2015): ›Landnahme im Informationsraum. Neukons-tituierung gesellschaftlicher Arbeit in der 'digitalen Gesellschaft'‹. In: WSI Mitteilungen, Bd. 68, Nr. 2, 77–85 Brynjolfsson,

Erik/McAfee, Andrew (2014): The second Machine Age. Wie die nächste digitale Revolution unser aller Leben verändern wird, Kulmbach Burawoy, Michael (1985): The Politics of Production. Factory Regimes under Capitalism and Socialism, London Butollo, Florian; Ehrlich, Martin und Engel, Thomas (2017): Amazonisierung der Industriearbeit? Industrie 4.0, Intralogistik und die Veränderung der Arbeitsverhältnisse in einem Montageunternehmen der Automobilindustrie. In: Arbeit, Bd. 26, Nr. 1, 33–59 Butollo, Florian (2016): Die grosse Mobilmachung: Die globale Landnahme von Arbeit und die Reservearmeemechanismen der Gegenwart. In: Bude, Heinz und Staab, Philipp (Hg.): Kapitalismus und Ungleichheit. Die neuen Verwerfungen. Frankfurt a.M./New York, 215–238 Dörre, Klaus (2009): Die neue Landnahme. Dynamiken und Grenzen des Finanzmarktkapitalismus. In: Dörre, Klaus et al. (Hg.): Soziologie, Kapitalismus, Kritik. Eine Debatte. Frankfurt a.M. Dörre, Klaus (2010): Landnahme und soziale Klassen. Zur Relevanz sekundärer Ausbeutung. In: Thien, Hans-Günter (Hg.): Klassen im Postfordismus. Münster, 113–151 Dyer-Witthof, Nick (2015): Cyber-Proletariat. Global Labour in the Digital Vortex, Pluto Press und Between the Lines. London und Toronto Edwards, Richard (1981): Herrschaft im modernen Produktionsprozess. Frankfurt a.M./ New York Ford, Martin (2015): Rise of the Robots. Technology and the Threat of a Jobless Future. New York Frey, Carl Benedict und Michael Osborne (2013): The Future of Employment. How susceptible are Jobs to Computerization. Oxford Friedman, Andrew (1977): Industry and Labour. London Gerber, Christine und Krzywdzinski, Martin (2017): ›Schöne neue Arbeitswelt? Durch Crowdfunding werden Aufgaben global verteilt‹. In: WZB-Mitteilungen, Nr. 155, 6–9. Gorz, André (1999): Arbeit zwischen Misere und Utopie. Frankfurt a. M. Haubner, Tine (2017): Die Ausbeutung der sorgenden Gemeinschaft. Laienpflege in Deutschland. Frankfurt a.M. Hessler, Martina (2016): Zur Persistenz der Argumente im Automatisierungsdiskurs. In: Aus Politik und Zeitgeschichte, Bd. 66, Nr. 18, 17–24 Holst, Hajo und Nachtwey, Oliver (2010): Die Internalisierung des Reservearmeemechanismus Grenztransformationen am Beispiel der strategischen Nutzung von Leiharbeit. In: Karina Becker et al. (Hg.): Grenzverschiebungen des Kapitalismus. Frankfurt a.M. Kleemann, Frank; Matuschek, Ingo und Voss, Günter (2003): Subjektivierung von Arbeit Ein Überblick zum Stand der Diskussion. In: Moldaschl, Manfred und Voss,

Günter (Hg.): Subjektivierung von Arbeit. München und Mering, 57–114 Lotz, Christian (2014): Kommunismus des Kapitals. In: Amlinger, Carolin/Baron, Christian (Hg.): Karl Marx. Das Maschinenfragment. Hamburg Marx, Karl (1844): Ökonomisch-philosophische Manuskripte aus dem Jahre 1844. In: Karl Marx, Karl und Engels, Werke, Bd. 44, 1995, Berlin, 465–590 Marx, Karl (1867): Das Kapital – Kritik der politischen Ökonomie. Erster Band. In: Marx, Karl und Engels, Friedrich: Werke, Bd. 23, 1995. Berlin Nachtwey, Oliver und Staab, Philipp (2015): Die Avantgarde des digitalen Kapitalismus. In: Mittelweg 36. Jg. 24, Nr. 6, 59–84 Pfeiffer, Sabine (2015): Warum reden wir eigentlich über Industrie 4.0? Auf dem Weg zum digitalen Despotismus. In: Mittelweg 36, Bd. 24, Nr. 5, 14–36

منبع:

**file:///F:/%D8%AA%D8%B1%D8%AC%D9%85%D9%87%2021/Arbeit%20im%2021%20Jahrhundert/
Nachtwey_Butollo_Arbeit_21_Jahrhundert.pdf**